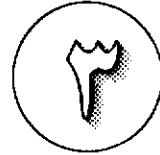


تحلیلی جامعه‌شناختی از رمان «جادوگرها»



علیرضا کرمانی

مقدمه

ناشناخته در پیش رو، او باید به درمان این روح آسیب‌دیده بپردازد و کودک را با دنیایی از ناشناخته‌ها آشنا کند؛ اولی یک نیاز درمانی فوری و دومی یک نیاز بلندمدت و بنیادی است و مادر بزرگ با یک تیر هر دو نشان را می‌زند. او سوار بر موجی از تخیل و استعاره، ضمن بازسازی روان آسیب‌دیده کودک، او را با ویژگیهای جامعه امروزی آشنا می‌کند. جامعه‌ای که...

در این بررسی می‌کوشیم تا با ارائه روش‌شناسی داستان جادوگرها، ضمن تحلیل شخصیت‌های داستانی درگیر، با ارائه یک نوع شناسی شخصیتی، به تصویری از جامعه مورد نظر نویسنده که پیش‌روی قهرمان داستان است، دست یابیم.

۱- روش‌شناسی داستان

در داستان جادوگرها، دانای قصه گو (مادر بزرگ یا نویسنده)، ساختار قصه خویش را براساس شناختی موجه از مخاطب خویش طرح می‌کند. در واقع این خصوصیات کودک است که ماجراهای داستانی اثر را می‌آفریند.

مادر بزرگ ذهن بدوی کودکان را می‌شناسد و می‌داند که کودک تحمل و حوصله شناخت و واقعیت از خلال پیچیدگیها را ندارد. او می‌داند که روش شناخت در ذهن کودکان، متکی بر خیال است و

در داستانهای پریان، همیشه جادوگران کلاههای ابلهانه سیاه بر سر می‌گذارند، شتلهای سیاه بردوش می‌اندازند و سوار دسته جارو می‌شوند. اما جادوگرهایی که در این داستان با آنها آشنا می‌شویم، هیچ‌کدام از این کارها را نمی‌کنند. آنها با اینکه آبدهانشان آبی است، ناخن ندارند، پاهایشان انگشت ندارد و سرشان به کلی طاس است، خود را به شکل آدمهای معمولی درمی‌آورند و شاید هم خیلی مهربان و دوست داشتنی جلوه کنند؛ اما بلاهای عجیبی بر سر قهرمان داستان ما می‌آورند که از حیرت، انگشت به دهان می‌مانیم.

داستان از آنجا آغاز می‌شود که در یک بعدازظهر تعطیلات کریسمس، قهرمان هفت ساله ماجرا، پدر و مادر خود را در یک سانحه وحشتناک رانندگی از دست می‌دهد. او را به خانه مادر بزرگش که تنها کس او در این دنیاست، می‌رسانند و پس از آن روز وحشت‌انگیز، مسؤولیت نگهداری از قهرمان داستان به عهده مادر بزرگ می‌افتد. مادر بزرگ، برای آنکه غصه بزرگشان را فراموش کنند، از فردای همان روز قصه گویی را شروع می‌کند.

قهرمان قصه ما، کودکی است که از یک سانحه وحشتناک جان سالم به در برده است و مادر بزرگ او احتمالاً چند سالی پیش، زنده نخواهد ماند. مادر بزرگ مسؤولیت نگهداری کودکی را به عهده گرفته که هم روانی آسیب دیده دارد و هم جهانی

گرایش به سادگی دارد.

هدف بزرگ مادر بزرگ، انتقال برداشتی واقعی و مفید از جامعه به ذهن مخاطب خویش است. او می‌خواهد دنیای متکثر و پیچیدهٔ امروزی را به ذهن سادهٔ کودکان منتقل کند و از این رو روشی را برمی‌گزیند که مبتنی بر چنین واقعیاتی است. داستان او، ضمن اینکه از تخیلی سرشار، برخوردار است، واقعیت بیرونی را در پوششی استعاری، بدون کاستن از تکثر و پیچیدگی آن، به مخاطب خویش معرفی می‌کند.

می‌گویند ابتدایی‌ترین نوع طبقه‌بندی بشری که کلی‌ترین و ساده‌ترین آنها نیز می‌باشد، تقسیم امور به نیک و بد یا ضرر و شر است، و در داستان جادوگرها، نیز چنین است.

نویسنده برای قابل فهم کردن مفاهیم خویش، شخصیت‌های داستانی (اعضای جامعه) را به دو نوع آرمانی (Ideal type) نیک و بد یا ضرر و شر تقسیم می‌کند. در این داستان، جادوگرها نماد بدی و شر و مادر بزرگ و نوداش، نماد خوبی و خیرند و منطق حرکت در داستان، بر انکارهٔ تضاد بین این دو نیرو بنیاد نهاده شده است.

بدون احتساب سیاهی لشگرها، می‌توان گفت که شخصیت‌های اصلی این داستان عبارتند از:

- مادر بزرگ که این قصه را برای نوداش تعریف کرده است

- نوهٔ مادر بزرگ که این قصه را برای ما تعریف می‌کند

- جادوگرها

- جادوگر اعظم

- «برونو»، دوست نوهٔ مادر بزرگ

- پدر و مادر «برونو»

البته با یک طبقه‌بندی مجدد می‌توان این شخصیت‌ها را در سه نوع کلی جای داد:

- نیروهای مثبت (مادر بزرگ و مادرش)

- نیروهای منفی (جادوگرها)

- نیروهای مسخ‌شده یا خنثی («برونو» و پدر و مادرش)

در این داستان، بیشتر از همه به ویژگی‌های شخصیتی جادوگرها پرداخته شده، ولی نویسنده تلاش چندانی در معرفی ویژگی‌های شخصیتی نیروهای مثبت (نوه و مادر بزرگ) به خرج نداده است. البته خصوصیات این نوع شخصیتی را نیز می‌توان به راحتی از خلال شناخت ویژگی‌های نیروهای متضاد آنها (جادوگرها) به دست آورد. برای معرفی شخصیت‌های خنثی یا مسخ‌شده در داستان نیز تلاش چندانی نشده است و ما از طریق عمل آنها، به ویژگی‌های شخصیتی‌شان پی می‌بریم.

۲- تحلیل شخصیت‌های داستانی

۲-۱) نیروهای منفی (جادوگرها)

مهمترین ویژگی‌های جادوگرها در این داستان:

- جادوگرها همیشه زن هستند، چون زنها دوست داشتنی‌ترند و با توجه به الگوی عاطفی ذهن کودکان، آنها با این ظاهر آسانتر می‌توانند به بچه‌ها نزدیک شده، با آنها ارتباط برقرار کنند و آنها را به دام بیندازند.

- جادوگرها آن قدر معمولی رفتار می‌کنند که هیچ وقت نمی‌توانید مطمئن باشید کسی که جلو چشمتان ایستاده یک جادوگر است یا یک خانم مهربان و رنوف.

آنها در ظاهر، هیچ فرقی با بقیه ندارند و برخلاف داستانهای شاه پریان که در آنها همیشه جادوگرها کلاه‌های بی‌معنی سیاه سرشان می‌گذارند، شغل بی‌معنی سیاه روی دوششان می‌اندازند و سوار دسته جارو می‌شوند، لباسهایی معمولی می‌پوشند و سرووضعشان کاملاً شبیه زنهای معمولی است. نویسنده در جایی از داستان تذکر می‌دهد: «اگر بپر می‌توانست خودش را به شکل یک سگ بزرگ در بیاورد و برایتان دم بجنباند، لابد می‌دویدید جلو و دستی به

کریه و فاسد آنها نمایان می‌شود. آنها زیر دستکشهایشان "به جای ناخن، مثل کربه پنجه‌های خمیده دارند" و پاهایشان چهارگوش و پهن است.

نه تنها خصوصیات اخلاقی، که خصوصیات بدنی آنها هم کاملاً غیر انسانی است. آنها در واقع هیچ شباهتی به انسانها ندارند. آنها نه تنها زن نیستند، انسان هم نیستند.

جادوگرها بچه‌ها را بدون اینکه هیچ ردیابی از خود به جا بگذارند، با استفاده از عملیات تدریجی فرمول موش ساز شماره ۸۶ سر به نیست می‌کنند. جادوگر اعظم به جادوگرها دستور می‌دهد تا بهترین شیرینی فروشی‌ها را بخرند و در یک جشن مجلل، شیرینی‌هایی را که آغشته به این ترکیب است، مجانی به همه بچه‌ها بدهند. این فرمول، تدریجی عمل می‌کند. پس هیچ کس متوجه نخواهد شد که قضیه از کجا آب می‌خورد.

جادوگرها عضو "انجمن سلطنتی جلوگیری از اعمال ستم نسبت به کودکان" هستند.

۲-۲) نیروهای مثبت (مادر بزرگ و نوه‌اش) داستان دربارهٔ ویژگیهای مادر بزرگ، بجز مواردی معدود که از نوه‌اش می‌شنویم ساکت می‌ماند.

ویژگیهایی که نوه از مادر بزرگ در اختیار ما می‌گذارد عبارتند از:

مادر بزرگ در مورد جادوگرها تخصص دارد و اکنون یک جادوگرشناس بازنشسته است.

قصه‌های جادو و جنبل او، مطلقاً خیالبافانه نیست. آنها حقیقت محض و تاریخ‌اند، چون مادر بزرگ هر روز صبح به کلیسا می‌رود و همیشه قبل از غذا دعا می‌خواند. چنین کسی نمی‌تواند دروغ بگوید. مادر بزرگ، دانای صادقی است و به نفع کودکان است که به حرفهای او گوش بدهند.

سروکوشش می‌کشیدید و آن وقت کارتان ساخته بود. جادوگرها هم درست همین‌طورند.

این خصوصیت جادوگرها باعث می‌شود که شناسخت آنها دشوار گردد و بالطبع دشمن ناشناسخته خطرناکتر خواهد بود.

هر جا مردم باشند، جادوگر هم هست. همه کشورها جادوگرهای مخصوص به خودشان دارند. هر کشور، یک انجمن مخفی جادوگران دارد و هیچ کشوری از شر جادوگرها در امان نیست.

جادوگرها برای اولین بار از نروژ آمدند احتمالاً جادوگرهای انگلیس بدجنس‌ترین جادوگرهای دنیا هستند و جادوگرهای آمریکا، [حتی] قادرند بزرگترها را وادار به خوردن بچه‌های خودشان بکنند.

هر جادوگری، فقط جادوگرهای کشور خودش را می‌شناسد. آنها حق ندارند با جادوگرهای خارجی ارتباط داشته باشند.

جادوگر اعظم، فرمانروای جادوگرهاست. او خیلی قدرتمند است. اصلاً رحم سرش نمی‌شود. همهٔ جادوگرهای دنیا، گوش به فرمان او هستند. جادوگرها فقط سالی یکبار او را در مجمع سالانه می‌بینند. او به آنجا می‌رود تا احساسات و عواطف را از وجود جادوگرها پاک کند و برایشان دستور امرگبار جدید صادر کند.

هیچ کس نمی‌داند جادوگر اعظم کجا زندگی می‌کند و محل سرفرماندهی‌اش کجاست.

او "توی پول غلت می‌زند. برطبق شایعات، توی سرفرماندهی‌اش یک ماشینی مثل ماشین چاپ اسکناس هست... او هر قدر بخواهد پول چاپ می‌کند و بین جادوگرهای دنیا پخش می‌کند."

جادوگرها با اینکه ظاهری معمولی دارند، اما اگر کلاه‌کیس‌شان را بردارند، سر طاس تهوع‌آورشان حال آدم را به هم می‌زند و اگر ماسکشان را از چهره بردارند، حالت ناپاک و

انسانی است از دست نمی‌دهد و بالاخره با اتکا بر همین ویژگی قادر می‌شود دشمن خویش را نابود کند.

۲-۳) نیروهای خنثی یا مسخ‌شده («برونو» و پدر و مادرش)

«برونو» کودکی است که در جریان عمل، به ویژگیهای شخصیت او و پدر و مادرش پی می‌بریم. او کودکی است که برخلاف نوه

در این داستان هیچ‌وقت به توصیف مستقیمی از ویژگیهای شخصی نوه مادر بزرگ برخورد نمی‌کنیم. او همیشه در حال عمل یا در معرض عمل است و جادوگرها همیشه به دنبال او و سایر کودکان هستند تا کارشان را بسازند. بنابراین به قول مادر بزرگ، اگر او نداند که چطور باید جادوگرها را شناخت، نمی‌تواند خیلی توی این دنیا دوام بیاورد. تنها راه برای شناخت ویژگیهای شخصیتی



مادر بزرگ، از ویژگی خود آگاهی برخوردار نیست. او کودکی است که مانند حیوانات فقط به خوردن می‌اندیشد و برایش تفاوتی نمی‌کند که موش باشد یا انسان. برای او بودن یا نبودن غذا، مهمترین دغدغه است. برخلاف نوه مادر بزرگ که کنجکاو و برای شناخت، کار دستش می‌دهد، جستجو برای غذا، «برونو» را به دام جادوگرها می‌اندازد. او حتی بعد از اینکه تبدیل به موش می‌شود، اعتراض چندانی به این دگردیسی نمی‌کند. برای او آنچه که اهمیت دارد، داشتن قطعه موز یا تکه پنیری برای خوردن است، نه مبارزه با دشمن.

پدر و مادر «برونو» نیز نماد انسانهای معمولی هستند که هم‌غمهای معمولی دارند. آنها برخلاف مادر بزرگ که متخصص جادوگرشناسی

نوه مادر بزرگ، جستجو از طریق شناخت افساد است که امکان بازسازی این ویژگیها را برای ما ممکن می‌سازد. مثلاً جادوگرها بد هستند و او خوب است؛ جادوگرها انسان نیستند و از انسانیت بهره‌ای ندارند، اما او خوب است و نماد انسانیت می‌باشد.

در این داستان شناخت، عنصر لازم زندگی و زنده ماندن است. انسان بدون آگاهی و شناخت از دشمن، طعمه‌ای سهل‌الوصول برای جادوگرهاست. مادر بزرگ خود، روشنفکر و جادوگرشناس است و نوه نیز به دنبال آن است تا به هر طریق که شده جادوگرها را بشناسد و اگرچه با تمام تلاش، به دام آنها می‌افتد و تبدیل به موش می‌شود، ولی هرگز آن خود آگاهی را که اصلی‌ترین عنصر

بیشتر از آنکه محصول کم‌کاری آنها باشد، محصول استتار حساب شده جادوگرهاست. در این داستان هدف، شناختن جادوگرهاست و آگاهی و شناخت، تعیین‌کننده‌ترین عنصر در میدان مبارزه است.

فضای داستان واقعی است و ماجراهای داستانی در همان مکانهایی اتفاق می‌افتند که در دنیای امروزی، در اطراف ما دیده می‌شوند. مکان ماجراها واقعی و زمان اتفاقات معاصر است و مشکلی نیست که نویسنده از جامعه امروزی صحبت می‌کند. جنبه استعاری این داستان، شخصیت‌های داستانی و جنبه تخیلی آن، ماجراهای داستانی است.

با مقدمه‌ای که ذکر شد، اکنون مجاز هستیم که در رسم: «بنیادی‌ترین تضاد در جامعه امروز ما چیست؟»

ادبیات مکتب تضاد در بحث‌های اجتماعی، تغییر و تحولات بسیاری در دهه‌های اخیر پیدا کرده است. ولی تضاد واقعی است که هیچ‌گاه کسی نتوانسته است وجود آن را انکار کند و رمز ماندگاری آن در این نکته است که به نظر می‌رسد تا انسان و جامعه انسانی باشد، همیشه محل مناقشه باقی خواهد ماند. قدرت، آن مطلوبی است که موتور زاینده تضاد است. این هدف، برحسب مقتضیات زمانی، متفاوت است. بر این اساس، موضوع بحث نظریه‌پردازان تضاد در عصرهای اجتماعی متفاوت، گوناگون بوده است و در این میان سرمایه و اقتدار بیشترین سهم را داشته‌اند. البته با توجه به اینکه اقتدار، مطلوبی است که حصول آن از طریق سرمایه امکان‌پذیر است، می‌توان کانون مباحثات مکتب تضاد را به سرمایه‌داری تقلیل داد. آیا تضاد در داستان جادوگرها بین

سرمایه‌داران و سرمایه‌ندان است؟

داستان نگاهی سمبلیک به جهان دارد و ما می‌کوشیم تا از این سمبل‌های داستانی، رمزگشایی

است. نه تنها علاقه‌ای به این موضوع ندارند، بلکه واقعیت وجود جادوگرها نیز برایشان قابل قبول نیست.

آنها بر خلاف مادر بزرگ و نوه‌اش که نماد خودآگاهی هستند، مظهر ناخودآگاهی‌اند. آنها نماینده اکثریت خاموش و منفعلی هستند که نه تنها به تذکرات جادوگرشناسان واقعی نمی‌نهند که حتی وجود جادوگرها را نیز به عنوان یک واقعیت خارجی ابلهانه می‌پندارند. ناخودآگاهی آنها از جنس جهالت چند لایه و مرکب است.

۳- رهیافت محتوایی داستان

چنانکه گفتیم هدف از این تحلیلی، حصول به تصویری از جامعه است که مخاطب نوجوان در لابه‌لای ماجراهای داستانی با آن آشنا می‌شود. هدف، ارائه ویژگی‌هایی است که در این داستان برای جهان پیش روی کودک منظور گردیده است. همان‌طور که نویسنده جهان پیش روی کودک را با زبانی استعاری به تصویر کشیده است، با رمزگشایی از این استعارات، می‌توان تا حدودی به دیدگاه نویسنده در این زمینه پی برد و فهمید که به نظر او، دنیای پیش روی کودک چگونه دنیایی است و مهمترین ملزومات زندگی یا زنده بودن در این دنیا کدام‌ها هستند؟

همان‌طور که در روش‌شناسی داستان ذکر گردید، منطلق حرکت در داستان، بر انگاره تضاد بنیاد نهاده شده است؛ تضاد بین کودکان و جادوگرها. تضاد بین این دو گروه، تضادی کارکردی نیست، بلکه تضادی بدون تعارف و مرکب‌بار است.

جادوگرها، به قاعده بازی در جامعه آشنا هستند. آنها هدف یا حریف خویش را خیلی خوب می‌شناسند و مناسب‌ترین وسیله‌ها را برای رسیدن به هدف انتخاب کرده‌اند و در اختیار دارند. ولی کودکان، دشمن خویش را نمی‌شناسند و این

کنیم. با یک نگاه اجمالی می‌توان دریافت که نگاه نویسنده به تضاد در جامعه، با نگاه متفکران ارتدوکس^(۱) مکتب تضاد، متفاوت است. نویسنده از دیدگاهی نوین به این موضوع می‌نگرد.

در این داستان، اگرچه جادوگرها سرمایه دارند و "توی پول غلت می‌زنند و توی سرفرماندهی [جادوگر اعظم] ماشین چاپ اسکناس دارند"، ولی نذاران (کودکان)، کارگرانی نیستند که از ابراز تولید محروم مانده باشند.

اگرچه با کمی نقب به گذشته و کمی تسامح می‌توان ادعا کرد که کودکان، همان کارگران فاقد خودآگاهی هستند، ولی باید توجه داشت که این انگاره مربوط به دوران کلاسیک سرمایه‌داری است و همان‌طور که گفتیم، داستان ما مربوط به گذشته نیست.

جامعه داستان، جامعه‌ای امروزی است و نداری کودکان، نداشتن آگاهی و اطلاعات است. در



این داستان، کودکان مقهور نادانی خویش‌اند و در نهایت، آنچه که پیروز میدان است، آگاهی و درایت است. جادوگران، خصوصاً جادوگر اعظم، سعی دارند به هر طریقی که شده راه را بر شناخته شدن خویش ببندند تا کودکان را که مظهر انسانیت و مستعد آگاهی هستند، اول به موش و حیواناتی از این قبیل تبدیل کنند و در نهایت از بین ببرند. آنها هیچ‌گاه به کشتن مستقیم کودکان دست نمی‌زنند. آنها به ظاهر، خانمهایی رئوف و مهربان و حتی عضو انجمنهای جلوگیری از ظلم و ستم به کودکان

هستند. روش آنها این است که با استفاده از ابزارهای موجود در اختیارشان، ابتدا برادری خویش را ثابت می‌کنند، سپس بچه‌ها را به مهمانی دعوت کرده، در نهایت، آنها را برای شامشان "جلز و ولز توی روغن سرخ می‌کنند".

جادوگرها بزرگترین و قشنگترین شیرینی‌پزیها را می‌خرند، بچه‌ها را به یک جشن بزرگ دعوت می‌کنند و در نهایت با خوراندن شیرینیهایی به بچه‌ها که از خمیر آغشته به فرمول موش ساز شماره ۸۶ ساخته شده است، آنها را به تدریج بعد از ۹ ساعت به موش تبدیل می‌کنند تا اولاً کسی دست آغشته به خون آنها را نبیند و ثانیاً حتی خود پدر و مادرها، این بچه‌های به شکل موش درآمد را بکشند. پدر و مادرها از کجا می‌دانند موشی که می‌کشند، فرزند خودشان است؟ و اصلاً خیال اینکه خانمهایی مهربان و رئوف، مثل جادوگرهای این داستان، دستشان به خون کودکان آلوده باشد، به ذهن کسی نخواهد رسید.

در جامعه‌ای که داستان به تصویر می‌کشد، نشانه‌های دقیق‌تری از سرمایه‌داری نیز پیدا می‌کنیم. نویسنده در جایی از داستان می‌گوید: "جادوگرها برای اولین بار از نروژ آمدند و احتمالاً جادوگرهای انگلیسی بدجنس‌ترین جادوگرهای دنیا هستند... و جادوگرهای آمریکایی قادرند، بزرگترها را وادار به خوردن بچه‌های خودشان بکنند". اگر چنین در نظر بگیریم که نروژ با آن سابقه مشخص، مظهر فنودالیسم است و فنودالیسم، شرایطی است که سرمایه‌داری از آن ظهور می‌یابد، و کهنه کارترین سرمایه‌داران، سرمایه‌داران انگلیسی هستند (انگلیس، زادگاه انقلاب صنعتی است)، شاید غیرمنطقی نباشد که تصور کنیم

۱- منظور، متفکران ارتدوکس مکتب تضاد هستند که به تحلیل کارن مارکس از تضاد، وفادار مانده و کسانی را که به این برداشت وفادار نیستند خبیث‌کار می‌شمارند.

آنها آگاه شوید، هیچ وقت نمی‌توانید مطمئن باشید کسی که جلو چشمتان است، یک جادوگر است یا یک خانم مهربان و رؤوف."

و روشنفکران نیز می‌دانند که سرمایه‌داری، خطرناکترین واقعیت روی زمین است و چیزی که خطر آن را چند برابر می‌کند این است که سرمایه‌داری با امکانات تبلیغاتی خود چنان هژمونیک ایجاد کرده است که نه تنها به نظر توده افراد جامعه خطرناک نمی‌آید، بلکه بسیار مهربان و رؤوف است و اگر کسی مانند مادر بزرگ این قصه به پدر و مادر «برونو» بگوید که جادوگرها پسر شما را به موش تبدیل کرده‌اند، نه تنها حرف او را باور نخواهند کرد که او را احمق و کودن هم خواهند خواند.

نویسنده نگاهی چپ به جامعه بشری دارد و از منقری چپ به انتقاد از جادوگرهای قرن بیستم می‌پردازد. او با استفاده از استعاره‌هایی جذاب و تخیل برانگیز، نظام اجتماعی دنیای معاصر را به شکلی ساده بازسازی می‌کند.

همان طور که ادبیات تضاد، امیدوارانه به غایت جامعه بشری می‌نگرد، در این داستان نیز سرانجام جادوگرها مغلوب درایت و آگاهی قهرمان داستان می‌شوند.

نویسنده با اصالت‌دادن به آگاهی و شناخت، در مقابل ماده و فیزیک بشری نشان می‌دهد که گرچه جادوگرها کودکان را به موش تبدیل می‌کنند، ولی این موشها، هنوز هم قادر به فکر کردن و سخن گفتن هستند و وجود همین استعداد در بشر است که راه را بر ناامیدی می‌بندد و امید به نابودی مقر سرفرماندهی جادوگرها را برای مادر بزرگ و نوه موشی شکل او زنده نگه می‌دارد. در این داستان می‌بینیم که علی‌رغم وجود تمامی شکل‌های نابهنجار قدرتمندی، در نهایت این توانایی است که موجد توانایی خواهد بود.

جادوگران آمریکایی قادرند بزرگترها را وادار به خوردن بچه‌های خودشان بکنند، چون آمریکا قدرتمندترین قطب سرمایه‌داری جهان است.

در این داستان "همه کشورها، جادوگرهای مخصوص به خودشان دارند و هیچ کشوری از شر جادوگرها در امان نیست"; همان طور که سرمایه‌داری، شایعترین عنصر جوامع انسانی امروز و اصلی‌ترین آماجگاه انتقادات روشنفکران چپ و حتی راست است.

عمده‌ترین متفکران قرن بیستم که به علت‌یابی نابهنجاری‌های اجتماعی (چه در سطح خرد و چه کلان) پرداخته‌اند، همیشه انگشت اتهام را به سوی سرمایه‌داری نشانه گرفته‌اند.

در این داستان، مادر بزرگ، مظهر روشنفکری و نوه او، مظهر خمیرمایه انسانی افراد جامعه است که اگر این سرشت با عنصر آگاهی تلفیق شود، انسانی مسؤول و مفید، همچون نوه مادر بزرگ به وجود می‌آید و اگر فاقد این عنصر باشد، انسانهای مسخ‌شده و غیر مسؤولی همچون «برونو» ساخته می‌شوند. تاریخ مبارزات معاصر بشری، در واقع تاریخ مبارزه روشنفکران بر علیه ویژگیهای تخدیری و مسخ‌کننده سرمایه‌داری بوده است.

مادر بزرگ می‌داند که اگر نوه او نداند چطور جادوگرها را بشناسد، نمی‌تواند در این دنیا خیلی دوام بیاورد و روشنفکران می‌دانند که اگر انسان از جنبه‌ها تخدیری و مسخ‌کننده سرمایه‌داری آگاهی نیابند، سرمایه‌داری مدفن انسانیت خواهد شد. مادر بزرگ نگران نوه خویش است و روشنفکران نگران انسانیت‌اند.

مادر بزرگ می‌گوید: "تا آنجا که به بچه‌ها مربوط می‌شود، جادوگرهای واقعی، خطرناکترین مخلوقات روی کره زمین هستند. چیزی که خطر آنها را چند برابر می‌کند این است که اصلاً خطرناک به نظر نمی‌آیند. حتی اگر از تمام اسرار